فقط خود خودت را بپرست

که اینست راه راست

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب: فقط خود خودت را بپرست

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: مرداد ۱۳۹۲

تعداد صفحه: ۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

۱- ای عدم، خدای را پرستش کن تا بوجود آئی زیرا بواسطه پرستش آفریده می شوی: انس و جن را نیافریدم مگر اینکه مرا بپرستند. قرآن کریم-

۲- ای آدم آنچه را که هستی خود می پنداری ناریست که از پرتو نور وجود بر عدمت حادث گشته است. نار را مپرست نور را بپرست تا نارت نور گردد.

۳- پس اگر خدای را در خیال خود بپرستی نار را پرستیده ای پس نورش را در کسی بپرست که دارایش می باشد و نورانی است.

۴- و نور وجود در کسی است که چون ببینی و یا به یادش آوری با تمامیت خود مواجه می شوی.

۵- پس تا بر نور انسانی صاحب نور وارد نشده ای (صلوة) اهل پرستش خداوند نشده ای.

۶- و تا اهل پرستش نشده ای عدمی هستی اسیر اوهام و آرزوهائی که تو را به وجود برساند که نمی رساند.

۷- ای بنده خدا چگونه است که درباره هر امر حقیری تفکر و تدبیر می کنی الا درباره پرستش خدایت. و امری که تنها توشه جاودانگی توست.

۸- خدای را بپرست و فقط او را پرستش کن که اینست صراط المستقیم سعادت دو جهانت!

۹- و مراقب باش که بجای خداوند، خودت را نپرستی به اسم او! مراقب شیطان باش که تو را بجای او به تو غالب نکند!

۱۰- پس خدای را آنگونه بپرست که گوئی می بینی اش. زیرا او تو را می بیند به وقت پرستش!

۱۱- پس خدای را به گونه کسی بپرست که تو را به یاد خدای می اندازد.

۱۲- و خدای را در یاد و سوی کسی بپرست که خدای را به تو شناسانده است. تا به اسم خداپرستی، خود را نپرستی! و بجای نور بر نار وارد نشوی!

۱۳- اگر به یقین باور کنی که خداوند بوقت پرستش تو را می شنود و می بیند و با تو سخن می کند او را دیدار می کنی!

۱۴- خدای را پرستش کن گوئی که جز او کسی یا چیزی در عالم نیست زیرا که نیست.

۱۵- پس خدای را پرستش کن در هر صورتی و در هر رنگ و بوئی و هر طعم و لمسی و هر حسّ و معنائی در هر کجا و هر گاهی!

۱۶- خدای را پرستش کن در هر دم و بازدمی. چرا که اوست که در هر نفسی با روحش در تو می دمد و از تو می دمد و با تو می دمد.

۱۷- خدای را پرستش کن در چشم و گوش و هوش خود. زیرا اوست که در تو می شنود و می بیند و می فهمد.

۱۸- از قعر ظلمات عدم تا عرش نور وجود جز به پرستش طی نمی شود.

۱۹- ای آدم در منظر نگاه خدا همینقدر هستی که می دانی که نیستی. عدم- آگاهی سرمایه هستی توست که آنرا نیز جز بقدرت پرستش درنمی یابی. وگرنه نیستی بی آنکه بدانی که نیستی!

۲۰- پس خدای را پرستش کن بسان تمنا کردن، طلب نمودن، دوست داشتن و عشق ورزیدن به او که نور وجود است.

۲۱- خدای را پرستش کن به خشوع و صبر در آن. و این کاری کبیرست که از عهده اش برنیایند جز مشتاقان لقای او.

۲۲- و خشوع تو در پرستش که آستانه طلب وجود است استقرار تو در عدمیت خویشتن است و صبر در این عدمیت!

۲۳- و عدمیت خود را درنمی یابی و در آن مستقر نمی شوی مگر اینکه تحت الشعاع نگاه خدا، خود را با او عوضی نگیری تا عدم خود را وجود نپنداری. و اینست نور عدم- آگاهی و پرستش و خشوع و صبر در طلب و شوق لقای او!

۲۴- در نور محبت نگاه خداست که دچار مالیخولیای خود- خدائی می شوی و در این مالیخولیا، ابلیس حامی و معلم توست. تا از این مالیخولیا و ابلیسیت جدا نشوی و عدمیت خود را نیابی اهل پرستش و خشوع نیستی و از مشرکانی و ظالمان!

۲۵- تا به خشوع عدمیت خود نرسی در محضر خدا قرار نمی گیری و عابد و پرستنده نمی شوی و بر دعا و نماز و پرستش، خود را می پرستی در محضرش!

۲۶- تا زمانیکه مادیت و صورت عدمی خود را وجود می دانی چگونه می توانی خداوند را که نور وجود است پرستش کنی و از او طلب وجود نمائی الا اینکه پرستش تو تماماً منّت است و تجارت و ریا و بازی ای که به جنون و مالیخولیا می انجامد و احاطه شیطان!

۲۷- به نور معرفت، عدمیت خود را بفهم و به نور پرستش، عدمیت خود را در محضر وجودش ببین تا مشتاق دیدار وجود شوی که تا چنین نشوی در نماز و دعا و پرستش تو هیچ خیر و نصرتی نیست و بلکه سراسر خسران و آتش است.

۲۸- به نور معرفت و پرستش، عدمیت خود را ببین و بر آن مستقر شو تا طالب وجود شوی. وگرنه به نار دوزخ نابودی به عدمیت خود می رسی و طالب وجود می شوی زیرا او هیچکس را لایق نابودن نمی داند و اگر به نور نشد به نارش طالب وجود می سازد و هستی می بخشد.

۲۹- پس فهم کن معنای «وای بر نمازگزاران نافهم و ریاکار» را! و بنگر آثار هولناک این وای خدا را در عابدان و زاهدان دیوانه و ریاکار!

۳۰- هنگامی که خداوند بر کسی نعره می زند نعره اش چون عدمیان وجودنما نیست که باد هوا باشد بلکه آتش است که بر ذات عدم می زند و عدم پرست را می سوزاند!

۳۱- پرستش کن خدای را با زبان دل و جانت که زبان امّی و مادری توست و پرستش مکن خدای را با زبانی که نمی فهمی و چنگی به دلت نمی زند که این پرستش ظلمت است و فراخوانی شیاطین!

۳۲- بدان که نماز و عبودیت و پرستش سراسر نور است. نه نور خورشید و ماه و آتش و برق بلکه نور عقل و معرفت و بصیرت و شنیدن و بوئیدن و احساس کردن و بیان است. و اینگونه است که آفریده می شوی که: خدای رحمان تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و آموختش بیان را!

۳۳- خداوند می داند که در ضمیر نهانت چیست ولی تا بیانش نکنی هدایت بسویش نمی شوی یعنی از عدم بسوی وجود نمی آئی! پس پرستش سراسر گفت و شنود تو و خداست و آفرینش تو در همین دیالوگ است. و گفت و شنود هم مستلزم عقل و تفکر و علم و تأملات و عرفان است.

۳۴- پس هیهات از ادعیه و نماز و عبادتی که همچون فوت و فنی برای تجارت با خدا بکار می رود. آری، ممکن است که تسکینت بخشد و خواسته هایت را برآورد ولی آدمت نمی کند و از عدم رها نمی شوی!

۳۵- پس خدای را پرستش کن به زبانی که تن و دل و جانت می شناسد و می فهمد ولی نه خدای خیالت را که خدای جهان موجودات را و خدای لحظه لحظه درد و شادی و مرگ و زندگانی را.

۳۶- پرستش کن خدای را در کسانی که به تو آب و نان می دهند و به تو مهر می ورزند و نیز در کسانی که آنان را دشمن می داری. خدا بدست و زبان و فعل خلقش تو را می آفریند. پس خدای را در روابط با مردمان بشناس و پرستش کن!

۳۷- تا خدای را در خیر و شر زندگانی نشناخته و نپرستیده ای او را هنوز نشناخته و نپرستیده ای!

۳۸- خدای را در صدای باد و آب و حیوانات بشنو و بشناس و پرستش کن!

۳۹- خدای را در فصول سال و گردش شب و روز و گذار عمر خویش بشناس و بپرست.

۴۰- خدای را در مقابل چشمانت ببین و در سرت بشناس و در دلت پرستش کن!

۴۱- خداوند نور است نور ادراک و احساس و معانی! پس تا می توانی در احساسات و معانی و ادراکات خود تأمل و تعمق و نظر کن که این حضور خدا در توست. فهم خود را فهم کن و احساس خود را حس کن و معنای خود را معنا کن و در محضر حضور خود باش که اینست پرستش ناب!

۴۲- خداوند نور است نور شناخت شناسی تو و خودشناسی تو! زیرا تو در شناخت خود جز شناخت خود را شناسائی نمی کنی!

۴۳- پس این سخنان را تعارف مگیر که: ساعتی تفکر در خود از عمری نماز برتر است و اینکه خودشناسی عالیترین عبادت است و... .

۴۴- چگونه می توانی چیزی را دوست بداری یا بپرستی که نمی شناسی مگر اینکه دیوانه باشی که خود فرموده اکثر کسانی که خود را خداپرست می پندارند جن را می پرستند. یعنی دیوانه اند!

۴۵- پرستشی که به نور عقل و علم و عرفان استوار نیست و به عقل و علم و عرفانی برتر نمی رود عدم پرستی و تاریکی پرستی و شیطان پرستی و مالیخولیاست!

۴۶- هرگز خدائی را مپرست که فقط خدای خاص توست و جدای خدای خلایق است و جدای خدای دشمنانت! خدائی را پرستش کن که خدای واحد عالم و آدمیان است که بر همه نظر دارد و با همگان است و مهرش هیچکس را محروم نساخته است.

۴۷- وای بر تو اگر پرستش را وظیفه خود قرار دهی همچون کاری که از روی اکراه و ناچاری برای اربابت انجام می دهی از بابت دستمزدی که می گیری. زیرا خداوند بدون پرستش تو هم رزقت بخشیده و جانت داده و اینک امکان هستی خودش را برایت مهیا ساخته است بواسطه پرستش! پس پرستش وظیفه نیست عشق است. و اینست که مخاطبین اقامه صلوة در کتاب خدا فقط مؤمنان هستند و نه مسلمانان! یعنی آنانکه دین در دلهایشان نشسته و مبدل به حبّ شده است.

۴۸- پس پرستش برای آنست که خدائی شوی یعنی عدمیت از تو پاک شود و وجود یابی. دروغ از تو برود و راست شوی. از فسق منزه گردی و عشق یابی. از جهل برهی و عالم شوی. بر تردیدها فائق آئی و به یقین برسی. بخل را براندازی و رحیم گردی. ترست ریشه کن گردد و پهلوان عالم شوی! گداصفتی رها کنی و جانبخش شوی. دل از گلایه بشوئی و مقیم رضوان او باشی! مرگ در تو بمیرد و نور حیات خلق شوی!

۴۹- و بدان که خدای را نتوانی پرستیدن مگر به یاری روح القدس و امری از خدا که با نشانه های آشکار بر تو نازل شده باشد و یا تحت ولایت امر کسی که خود حامل روحی از پروردگارست.

۵۰- خدای را پرستش کن تا در ذات خویشتن مقیم و استوار و صاحب اراده باشی که هیچ وسوسه شیطان و اجنه و خناس و دجالی تو را از راه بدر نبرد.

۵۱- خدای را پرستش کن تا بتوانی مردمان را هم دوست بداری و مخصوصاً عزیزانت را بنده خود نسازی و بر آنان ستم نکنی!

۵۲- اگر غیر خدا را پرستش و مریدی کنی هم او را گمراه ساخته ای و هم خصم جان خودت.

۵۳- پرستش خداوند فقط خدا خدا گفتن نیست و بر زبان راندن و نجوا کردن اسمای الهی فقط مقدمه و تدارکی جهت رسیدن به پرستش اوست تا از این طریق یاد او در دل پدید آید و فرد ذاکر به او در خویشتن ملحق گردد و مرید اراده اش شود که سراسر تبعیت از دین اوست که جز تقوای فزاینده نیست.

۵۴- پرستش خداوند در عمل زندگی محقق می گردد و آن پرهیز از خود و خود- محوری و بولهوسی است که تقوا نام دارد. تقوا صفت خداپرستان است که غایتش امحای «من» خویش است که مقام اخلاص است که قلمرو ظهور اراده پروردگارست و این پرستشی ناب است.

۵۵- تا وجهی از وجوه الهی یعنی جمالی از تجلی حق را ندیده باشی پرستش نمی دانی و نمی توانی زیرا عاشق نشده ای. این تجلی را باید یا در عارفی دیده باشی و یا در مکاشفه ای عرفانی و صورتی آسمانی.

۵۶- و مابقی دین و عبودیت و پرستش در جستجو و انتظار دیداری دگر است جهت برپائی حکومت عشق که همان حاکمیت عدل است.

۵۷- پس اگر خود اهل لقاء و پرستش حق نیستی پرستش کن کسی را که اهل پرستش است و این پرستش جز اطاعت نیست و نصرت دین خدا!

۵۸- کسی که در عطش و جستجو و تحقق معنا و ارزشی است در حقیقت اهل پرستش است در درجات!

۵۹- بدان پرستشی که از آن سخن می گوئیم دقیقاً همان لفظ عبادت و عبودیت است که در لغت بمعنای خدمت و سرسپردگی و مریدی و اطاعت است که نماز نخستین گام آن و ادعای عبودیت و عهد عبودیت بستن با خداست که در سوره حمد و در قلبش ایاک نعبد و ایاک نستعین حضور دارد که صراط المستقیم را طلب می کند و می دانیم که آن به صدها سخن رسول و امامان ما چیزی جز امام حیّ نیست که مرجع اطاعت و عبودیت می باشد. یعنی بدون وجود صراط المستقیم، مطلقاً ایاک نعبد و ایاک نستعین ممکن نیست که همان عبادت و پرستش است. پس نماز دعوی عبادت و پرستش است و نه خود آن. ولی متأسفانه در فرهنگ غالب بر عامه مردمان، نماز همان عبودیت است و عبودیتی جز نماز نیست.

۶۰- عبادت و پرستش و عبد بودن، اطاعت از خداست که امرش در نزد اولیای اوست که صاحبان امر خدا نامیده شده اند که این امر روحی از جانب خداست که بر آنان نازل شده است.

۶۱- اینست که طبق کلام رسول خدا(ص)، بی امام را نمازی هم نیست یعنی عهدی با خدایش نیست و عبادت و بندگی نیست زیرا امر خدا را نمی شناسد و فاقد امر حق است. پس از چه اطاعت کند و بندگی چه کسی کند و چه عهدی منعقد نماید و با چه کسی!

۶۲- جدای عهد و بیعتی که آدمی با ولی امر خدا منعقد می کند در هر عهد و پیمان و قرار و قول کوچک و بزرگ مادی و معنوی و عاطفی بین انسانها، خداست که حضور دارد و آن عهد با خداست و آنکه بر این تعهدات خود با دیگران وفادار است مشغول پرستش خداست.

۶۳- برخی از تعهدات بشری وجدانی و اخلاقی است برخی دگر عرفی یا شرعی است و برخی هم قانونی و حقوقی است و برخی هم اقوال خصوصی است وفای به این تعهدات جمله انواع و درجات خداپرستی است که کاملترین و عمیق ترین و توحیدی ترینش عهد با امامی زنده است و وفای به آن.

۶۴- و هر که آگاهتر و عارفتر است متعهدتر است بخدایش. یعنی پرستش و معرفت رابطه ای علت و معلولی دارند.

۶۵- و اما خدائی ترین و توحیدی ترین عهدها آنست که جز خدا بر آن آگاه نیست و خداوند تنها شاهد بر آن بین دو انسان است. و آن ایمان و عشق الهی و آیات و بینات خاصی است که خداوند تنها شاهد آنست. که زیرپا نهادن چنین عهدی موجب کفر یعنی نابودی نور ایمان در دل انسان می شود.

۶۶- و عشق الهی متکی بر آیات و بیناتش سراسر بر علم و حکمت و عرفان بنا شده است و وفای به نور عقل آن عین وفای به عهد الهی است زیرا هیچ چیزی تعهدآفرین تر از عقل و علم و یقین نیست که عین تعهد به خداست زیرا خداوند نور معرفت است. پس اطاعت از این نور نابترین پرستش هاست.

۶۷- پس آنکه به علم و عقل و معرفت و شعور خود عمل نمی کند مرتد بر خداست.

۶۸- خداپرست کسی است که می داند و به دانائی خود عمل می کند. خودپرست کسی است که جاهل و عملش به جهل خویش است. و اما آنکه می داند و به دانائی خود عمل نمی کند منافق است که بدترین خلق است و همو فاسق است: همانا که منافقان، فاسقانند!

۶۹- اینست که عارفان واصل برترین عابدان هستند و در آخرالزمان مقامشان در نزد خدا برتر از انبیای سلف است چرا که خدای را به نور علم و عرفان خود می شناسند و از او پیروی می نمایند به مسئولیت تمام و کمال خودشان بدون حمایت و تأئید وحی و پیام بیرونی از جانب ملائک! و کاملترینشان امام زمان است.

۷۰- بدان که دین و احکام الهی که از معرفت نفس و علم باطنی حاصل و اطاعت می شود خالصانه ترین دین و توحیدی ترین پرستش است و این دین امامیه (تشیع) است و تنها دین و پرستش ممکن در عصر خاتمیت و غیبت است.

۷۱- و بدان که خلق جدید انسان در آخرالزمان تماماً خلقت علمی- عرفانی حاصل از خودشناسی است و اطاعت و پرستش عقلانی!

۷۲- پرستش و اطاعت محض عقلی- علمی- عرفانی عین پرستش ذات پروردگار است و کاملترین پرستش است زیرا تماماً به مسئولیت خویشتن است که بار امانت الهی را به دوش می کشد و مقام خلافت اللهی را محقق می سازد.

۷۳- اطاعت و پرستش انبیای الهی که امر خدا را بواسطه الهامات، وحی و سروش غیبی ملائک دریافت می کردند پرستشی غیرمتعهد و به مسئولیت خود خداوند است و انبیای الهی مأمور و معذورند. ولی اطاعت و پرستش اولیای عارف تماماً به مسئولیت خودشان است زیرا اوامر الهی را بواسطه معرفت باطنی می یابند که همواره قرین خطا هم می تواند باشد. و این پرستش کاملتر و خلاقتر است و این عدم یقین کامل درباره علم و عرفان خود، قلمرو عشق الهی و قمار عشق با پروردگار است. و همین به اصطلاح تردید علمی- عرفانی و پرستش متعهدانه به مسئولیت خویشتن قلمرو خلق جدید انسان است و پیدایش مقام خلافت اللهی انسان! و این همان سرّ تفاوت نبی و ولی است که: نبی می داند که نبی است و ولی نمی داند که ولی خداست جز امامان معصوم که وصی پیامبر نیز بوده اند. و خود امامان معصوم، اولیاء و شیعیان عارف و غیرمعصوم خود را در مقامی برتر از خود قرار می دهند. همانطور که انبیای الهی، اولیای غیرنبی را برتر از خود قرار می دهند. اینست که ظهور اولیای امام زمان در عرصه غیبت، ظهور انسانهای کامل و خلفای الهی است که همه اسرار دین خدا و کتاب او را عیان و بیان می کنند.

۷۴- وقتی انسانی نه نبی است و نه خود را ولی خدا و امام معصوم می داند ولی بار آنها را برمی دارد در اینجا واقعه ای برتر و دگر رخ می نماید که خلق جدید عرفانی است همانطور که خداوند در کتابش این ظهور را وعده فرموده است که بزودی گروهی را پدید می آورد که عاشق اویند و او هم عاشق بر آنهاست. این عظمت فوق نبوت و امامت معصوم، حاصل تعهد و وفای تمام و کمال به خداوند به مسئولیت تمام و کمال خویشتن بی کمترین ضمانت و اطمینانی از بیرون است. در اینجا مسئولیت علمی- عرفانی منشأ عشق سوزان الهی در بشر است. این عشق تماماً محصول مسئولیت علمی- عرفانی نسبت به عمل خویش در حمل امانت الهی است در قبال خداوند بی آنکه هیچ حکمی از بیرون بر آنان داده باشد و هیچ تضمینی در دنیا و آخرت. این همان مذهب اصالت عشق است که همان پرستش علمی- عرفانی است در مقابل پرستش وحیانی!

۷۵- و این حقیقت مذکور درباره اولیای عارفِ غیرمعصوم در عرصه خاتمیت و غیبت امام، رازیست که برای نخستین بار بواسطه قلم الهی در دست این بنده بیان و عیان گشته است که درک و تصدیقش جز به عشق ممکن نیست.

۷۶- پرستش حقیقی و کامل خداوند اینست که به عقل و علم و معرفت خویش خدایت را بشناسی و اراده و عشقش را کشف کنی و سپس به مسئولیت خودت تمام هستی خود را در خدمت تحقق امرش قرار دهی. بی آنکه کمترین حکم و تضمینی از بیرون دریافت کرده باشی آنگونه که انبیاء الهی دریافت می کردند و این یعنی رسالت خود خواسته به مسئولیت تمام و کمال خویشتن. اینست آن انسانی که خداوند جهان

هستی را بخاطرش آفریده و آنهمه پیامبر را بسویش فرستاده است تا به او درس عشق و پرستش بیاموزد. این همان درسی است که انسان کامل و خلیفه خدا را می آفریند که آفریننده جهانی هزاران بار برتر از کل خلقت خداست. و این انسان علی وار و از علیین است. و اصلاً انسان به همین منظور آفریده شده است که بغیر از این خلقت جهان و جهانیان عبث می نمود و دارای هیچ حقی نبود و فقط چنین خدائی قابل پرستش است اگر شناخته شود و شناختی غیر از این درباره خدا و انسان منجر به پرستش خداوند نمی شود. پس راز پرستش را دانستی که اگر آن را دریابی به حق وجودت رسیده ای. الحمدلله ربّ العالمین!

۷۷- پس ارکان عبودیت عبارتند از: معرفت، اطاعت، مسئولیت و رسالت! یعنی شناخت خداوند و اراده و امرش و اطاعت از آن به مسئولیت خویش. و تبدیل این مسئولیت به رسالت اجتماعی! و این کمال پرستش و عبودیت حق است که غایتش را ولایت و امامت گویند که نبوت و رسالت خود- خواسته است بقدرت عقل و علم و عرفان نفس!

۷۸- پس درمی یابیم که پرستش خالصانه خداوند همان عشق به اوست که حاصل علم و عرفان نفس است که او را در وجود معروفِ عارفش ساخته است. ولی این عشق حاصل مسئولیت عرفانی انسان در قبال معرفت خویش درباره خداوند و اراده اوست. همانطور که عشق والدین به فرزند اجر ولایت و مسئولیتی است که بدون درخواست کودک به عهده گرفته اند.

۷۹- بدان که دوست داشتن و عشق و پرستش از هر نوع و درجه ای و در رابطه با خدا یا خلق تماماً اجر مسئولیت و خدمت به دیگران است و هر چه این خدمت و مسئولیت خالص تر باشد حبّ حاصل از آن نوری تر و خلاقتر است. و مسئولیت خالص یعنی مسئولیت تمام و کمال اعمال و خدمات خود در قبال دیگران!

۸۰- و اما قبل از هر کسی بایستی مسئولیت تمام و کمال زندگانی و سرنوشت و اعمال و اقدامات خود را در قبال خود درک نمود و پذیرا شد و خود را علت و معلول تامّه امیال و افکار و اعمال خود دانست و این جز به نور معرفت نفس ممکن نیست. همین مسئولیت خود در قبال خود زمینه اصلی ایجاد محبت و دوستی با خود است منتهی آن خودی که متعهد به خداوند و مخلوق اوست. و پذیرش مسئولیت این مخلوقیت و مفعولیت وجود خویش در دست خداوند! تا آنجا که یگانگی اراده خود و او را دریابی که آفریده نمی شوی الا به اراده خود و تحت نظارت خود ولی بدست او! درک و تصدیق یگانگی خالق و مخلوق در وجود خویش، اساس پرستش خالص پروردگار است. و این مسئولیت و معرفت و یگانگی و پرستش که در خویشتن محقق شد بتدریج جهان برون از خود و سائر انسانها را هم شامل می شود و این رسالت است و امامت!

۸۱- پرستندگان خالص (عبادالله المخلصین) کسانی هستند که بی چون و چرا و صادقانه از امر حق اطاعت می کنند و مسئولیت این اطاعت را هم گردن می نهند و از بابت این اطاعت بر خدا یا امام خویش منت نمی نهند و بلکه منت می پذیرند که این منِ الهی همان هویت الهی و زمینه خلق جدید است.

۸۲- پس پرستش خالصانه خداوند که عشق عرفانی نامیده شده است و مصادیقش در قرآن عبادالله المخلصین هستند که مظهر اراده اویند حاصل اطاعت متعهدانه و عارفانه است. و منظور از اطاعت بی چون و چرا نه اطاعتی جاهلانه و کورکورانه که بی چون و چرائی ناشی از یقین است یقینی که نیمی علم و معرفت بخداست و نیمی دگرش ایمان و توکل و عشق به اوست.

۸۳- پس کسی که مثلاً احکام شرع را انجام می دهد تا در دنیا سعادتمند و در آخرت به بهشت برود هرگز مشمول این پرستش که اساس خلق جدید است نمی شود. این تجارت است نه پرستش و عبودیت!

۸۴- رابطه بنده با خدایش از جنس رابطه رعیت با ارباب نیست که کورکورانه و به مسئولیت اربابش، اطاعت می کند و مسئول نتیجه اعمال خود نیست.

۸۵- «انس و جن را نیافریدم الا اینکه مرا بپرستند». این کلام خدا بیان آشکار و مطلق خودپرستی خداست. پس معلوم است که پرستش امری بی چون و چرا و مطلق است که شرط آفرینش و موجودیت است. یعنی بی پرستش خداَ، آفرینشی در کار نیست و این خلق جدید است که محصول پرستش خالصانه خداست وگرنه کافران هم حیات جانوری دارند و مشغول جنگ با خدایند!

۸۶- یعنی حیات و هستیِ انسانی بشر که همان هستی خلافت اللهی اوست حاصل پرستش خداست و نه تجارت عبادی با خدا!

۸۷- این خودپرستی آشکار و مطلق و بی چون و چرای خدا که شرط واجب برای آفرینش انسانی بشر است و یک امر واجب الوجودی می باشد چه رازیست و چه حکمتی دارد؟

۸۸- به زبان ساده خداوند به این حیوان دوپا می فرماید که: مرا بپرست تا آدم شوی! و کل قرآن کریم حکمت و اسرار و آداب و چون و چرائی این پرستش است.

۸۹- به عقل و تجربه درک می کنیم که پرستنده تدریجاً شبیه پرستیده شده، می شود یعنی عاشق، عین معشوق می شود. پس در حقیقت خداوند می فرماید که: اگر می خواهید همچون من شوید مرا بپرستید. حدیث قدسی هم دقیقاً این معنا را بیان کرده است که: مرا بپرستید تا همچون من شوید! چون وجود، خداست هر که می خواهد موجود شود باید وجود را بپرستد.

۹۰- پس پرستش تنها قانون خلقت الهی بشر است. و می دانیم که همه مخلوقات دو جهان خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه او را می پرستند ولی هیچکدام خلیفه او نیستند. ولی آدمی این اختیار را دارد که او را نپرستد و به او کافر باشد و بلکه با او بجنگد! و این اختیار است که انسان را اشرف مخلوقات کرده است. یعنی پرستش مختارانه است که بشر را خلیفه خدا در جهان می سازد. و این عالیترین معنا و ارزش و حقیقتی است که جهان هستی بر این اساس آفریده شده است این حق حیات و هستی است: «آنانکه در خود تفکر می کنند می دانند که خداوند زمین و آسمانها و همه موجودات آنرا بر حق آفریده است!» این حق همان پرستش مختارانه یعنی عشق است.

۹۱- خداوند تنها کسی است که آشکارا خودپرست است و دیگران را به پرستش خودش می خواند. هیچ انسانی جز فرعون، دیگران را به پرستش خودش نخوانده است به صدای بلند! و در عین حال انسان را در این پرستش صاحب اختیار نموده و هیچ جبری بر او ننهاده است مثلاً در قبال عدم پرستش، رزق کسی را قطع نمی کند و بواسطه پرستش هم به رزق کسی نمی افزاید. بلکه می فرماید هر که می خواهد همچون من شود و بهشت مرا می طلبد باید مرا خالصانه بپرستد. زیرا هویت بهشتی بشر، یک هویت الهی است که هر چه خواهد همان می شود. یعنی در بهشت اراده کن فیکون برای اهلش پدید می آید که اراده ای الهی و خلّاق است.

۹۲- همانطور فرزندی که مرید والدین خویش است شخصیتی همچون آنان می یابد کسی هم که مرید پروردگارش باشد خدایگونه می شود. ولی بشر نمی داند که خداوند چگونه است که خودش از او تقلید و پیروی نماید تا مثل او شود پس بایستی از امر خدا که در نزد اولیای امر اوست تبعیت کند.

۹۳- هر که بخواهد همچون دیگری شود باید صادقانه و خالصانه از او اطاعت کند و این قانون وجود است. و چون خداوند نور ازل و ابدی وجود است و وجود کامل و جاوید و مطلق است فقط کمال پرستان از او تبعیت و او را پرستش می کنند.

۹۴- پس پرستش، راه و رسم کمال جوئی و مطلق خواهی است یعنی راه و رسم خودپرستی است بمعنای حقیقی و کامل کلمه! و از آنجا که خداوند ذات هر بشر و خویشتن خویش اوست خودپرستی بشر در خداپرستی رخ می دهد و خداپرستی اش عین خودپرستی کمال جویانه و مطلق طلبی اوست. در این معنا دهها آیه و صدها سخن از رسول و امامان و عارفان وجود دارد که قبلاً ذکرشان رفته است.

۹۵- پس خودپرستی خداوند در کتابش عین عشقش به انسان و کمال مطلق اوست یعنی انسان پرستی خداست.

۹۶- پرستش و عشق، ذات وجود است و هر موجودی به میزان اقتدار و جاودانگیش، خودپرست است و بهمان میزان سخی و هستی بخش و ایثارگر!

۹۷- انسان کامل، انسانی خودپرست به تمام و کمال است. و فقط انسان خودپرست انسانی عادل و مهربان و بخشنده است. زیرا همه مظالم و ستمگری و ستم بری بشر حاصل تلاش برای به پرستش خویش کشانیدن دیگران است. و کسی که خود را بپرستد و عاشق بر خود باشد از دوست داشته شدن بی نیاز است پس از ظلم منزه است زیرا هر ظلمی حاصل اراده به محبوبیت است.

۹۸- اینست که انسان کامل خودپرست ترین موجود عالم است زیرا خدای را در خود می پرستد پس خودپرستی اش همان خداپرستی اوست. و این دو یکی است نه دوتا!

۹۹- پس پرستش، حق وجود است و اینست که زمین و آسمانها و موجوداتش بر حق آفریده شده اند که آن حق همان پرستش است و خودپرستی هر موجودی در ذاتش که عین تسبیح و پرستش خداوند است. و اینگونه است که هر چیزی هست. هستی، خودپرستی است!

۱۰۰- پس انسانهای ناقص خودپرست نیستند بلکه اشیاء پرست و دنیاپرست و مردم پرست هستند از فرط نیاز و دریوزگی و بی وجودی! لفظ خودپرستی در فرهنگ عامه بشری یک معنای دروغین و وارونه است. فقط اولیای الهی خودپرست هستند که مظاهر عدل و مهر و سخاوت می باشند. یعنی آنانکه به نور وجود پیوسته اند در پرستش خداوند!

۱۰۱- فقط انسان کمال جو و مطلق پرست که در جستجوی جاودانگی روح خویش است خودپرست است و آن وجودی را می جوید که قابل پرستش و جاودانه و مطلق و کامل باشد و این جز خودپرستی معنائی ندارد! ولی کافران، اشیاءپرست و قدرت پرست و مردم پرست هستند! حتی شکم پرستی و شهوت پرستی شان هم خودپرستی مادیشان نیست زیرا هر چه را که ببینند هوس می کنند و این شیء پرستی و دیگرپرستی است که این پرستش به اسارت و عداوت می رسد.

۱۰۲- پس خودپرستی حقیقی نشانه کمال و جاودانگی وجود است و برتر از آن اینکه دیگران را هم به پرستش خود بخوانی با صدای بلند و به اختیار!

۱۰۳- پس فقط خدای را پرستش کن! آن خدائی که سمت و سویش در ذات خود توست و می خواهی در خود به او برسی و عین او باشی! اگر در این پرستش جدّی و صادق و پیگیر و مقاوم باشی او خود با نشانه هایش تو را یاری و راه می نماید طبق وعده خودش در کتابش! «در ما جهاد کنید و حق این جهاد را بجای آورید.» قرآن کریم- این همان پرستش خدا در ذات خویشتن است. «هر که در ما جهاد کند نشانه های خود را بر او آشکار می سازیم». قرآن کریم-

۱۰۴- آن خودپرستی که تو را به حقارت و حسادت و ستمگری و ستم بری و دروغ و ریا می کشاند خودپرستی نیست دیگرپرستی است.

۱۰۵- خودپرستی حقیقی و کامل عین خداپرستی است، خداپرستی خالص! و خداپرستی خالص هم جز خودپرستی نیست!

۱۰۶- خودپرستی حقیقی نشانه هائی آشکار و مبرهن دارد: خودکفائی، عزت نفس، بی نیازی، شرافت، شهامت، صداقت، قناعت، فقر با فخر، عدالت، مهربانی، سخاوت، گذشت، تقوا، پاکدامنی، وفا، محبت و عشق به عالم و آدمیان! و اینها جمله علائم خداپرستان مخلص است که خدای را در خود یافته و می پرستند و در اراده اش فنا شده و عین او گشته اند یعنی موحد!

۱۰۷- و اما چگونه می توان به خودپرستی رسید؟ چگونه این هیکل حقیر، مریض، عاجز و نیازمند که از هر حیوانی درمانده تر است قابل پرستش است؟ مگر اینکه در این خود چیزی قابل پرستش یافته شود و آن به نور عرفان نفس است. و آن چیز قابل پرستش و مطلق و بی نیاز و جاودانه جز خدا نیست.

۱۰۸- پس معلوم است که ماهیت خداپرستی خالصانه همان خودپرستی بیواسطه است که سراسر از جنس معرفت است. و لذا عشق خودشناسی تماماً از خودپرستی است بدین معنا که: فقط منم که ارزش شناخته شدن دارم!

۱۰۹- پس عشق و پرستشی جز نور معرفت نفس نیست که منشأ عشق بخدا و خلق است و عدالت! زیرا فقط در این خودپرستی الهی است که آدمی بر سر جای خودش قرار می گیرد و خودش می شود و دست از سر خلق برمی دارد.

۱۱۰- انسان فقط در عشق بخویش است که خود می شود و نیز تا خودش نشود عاشق نمی شود. و عاشق بر خود نمی شود تا خدای را در خود نیابد.

۱۱۱- و انسان تا عاشق بر خود نشود دل از دنیا و اهلش برنمی کند یعنی عادل نمی شود و بر سر جای خود نمی نشیند و این جای خدا در خویشتن است یعنی عرش کریم اوست.

۱۱۲- خودپرستی یعنی اینکه هر چه می خواهی جز از خودت نخواهی و دست نیاز بغیر دراز نکنی! و این کمال خداپرستی عملی است!

۱۱۳- اینک بگو آیا براستی چند روز یا حتی چند ساعت و بلکه چند دقیقه می توانی فقط خودت را بپرستی؟

۱۱۴- پس به یقین دان که صراط المستقیم بمعنای کوتاهترین راه انسان تا خدا همان خودپرستی تمام و کمال است یعنی راه از خود تا بخود!

۱۱۵- پس اگر نمی توانی خودت را بپرستی بیواسطه، پرستش و اطاعت کن یک خودپرست حقیقی و کامل را تا راه و رسم خودپرستی آموزی و رستگار شوی!

۱۱۶- اگر نمی توانی به مقام خودپرستان رسی لااقل در آگاهی خودت، خودپرستی را حق بدان و در سویش حرکت کن و خود را خودپرست بخوان تا از دروغ و ریا و نفاق که اساس هر پلیدی و ستم و فریبی است نجات یابی و مهمتر از آن از ابلیس ایثار برهی! زیرا ایثارنمائی تو زمینه هر دروغ و ریا و جنونی است چون ذات تو خودپرست است که حق است و این حق را کتمان و انکار مکن که مادر هر کفر و کذبی است. و این صراط المستقیم الحاق تو به خدای ذات است و رهائی تو از هر ستمگری و ستم بری!

۱۱۷- پس ای انسان بدان که حقی جز خودپرستی در تو نیست این حق را بفهم و هزارتویش را بخوان و تصدیق کن که اینست راه راست و کوتاهترین راه رسیدن به خدا! و تنها راه فائق آمدن به کفر و ریا!

۱۱۸- خودپرستی حق وجود است و راز موجودیت هر چیزی در جهان! و همه چیزها در دو جهان سر سجده بر حق تو دارند و تو را می پرستند و تو بیزار و منکر حق خودت! و کفری جز این نیست! و این دشمنی آشکار انسان با خویشتن است.

۱۱۹- «آمد امر خدا، پس شتاب نورزید در آن. و او پاک و برتر است از آنچه می پندارید و به آن شرک می آورید. نازل می کند ملائکه را با روح از امرش بر هر یک از پرستندگانش که بخواهد که هشدار دهید: براستی که نیست چیزی قابل پرستش مگر من! پس برحذر باشید از من. و آفرید آسمانها و زمین را بحق و برتر آمد از هر آنچه که شریک می سازید. و آفرید انسان را از نطفه ای، پس او اکنون دشمن آشکار

خویشتن است.» نحل ۴-۱- این آیات تصدیق آشکار حقیقت این رساله است در آن بسیار تأمل کنید که حقانیت اناالحق گفتن مردان یگانه را از زبان خدا فهم و باور کنید که جز انسان یگانه چیزی در جهان قابل پرستش (اله) نیست که معنای امام مبین است که همه موجودات متمرکز و ساجد بر وجود اویند و این معنای قطب عالم امکان است و بقیة الله فی الارض (بقای خدا در جهان) که می گوید: براستی که جز من قابل پرستش نیست! این «من» همان حقی است که زمین و آسمانها براساس آن پدید آمده اند. پس دریاب که امر خدا آمد پس تأمل کن و فهم کن حق امرش را و شتاب مکن که به ناحق اناالحق گوئی! و بدان که اناالحق گفتن یعنی پذیرفتن مسئولیت خدا به تمام و کمال! و اینست کمال عبودیت و پرستش که رسالت و امامت است.

۱۲۰- همه خود را برحق و بلکه عین حق می دانند زیرا بر حق و برای حق آفریده شده اند و فی ذاته خلیفه خدایند و این احساسی فطری است زیرا خدا، مردم را بر فطرت خودش آفریده است بقول خودش در کتابش! ولی این حق را درک نمودن و پذیرفتن و به آن متعهد گشتن و از امرش سرپیچی نکردن و دعویش نمودن، صد البته کار پرستندگان خالص خدا و عارف بالله است که همه عمر در جستجوی حق وجود بوده اند.

۱۲۱- ولی اکثر مردمان از آنجا که نه می توانند این حق ذاتی را کتمان و انکار کنند و در خود به کلی به فراموشی سپارند و نه می خواهند بیان و عیان و محققش سازند و تا به آخر به آن متعهد بمانند ریاکار و منافق و دیوانه می شوند. برخی با پشت کردن به حق ذاتی خود، احساس ایثار می کنند و از همه خلایق طلبکار می شوند و ستمکار و فاسق می گردند. عده قلیلی هم در ستم چنان گم شده که اصلاً حق وجود خود را از یاد می برند و بکلی بیگانه می شوند!

۱۲۲- پس بدان که خود را بدون شناخت کاملش نمی توان حق دید و پرستید. چون خود را بشناسی، خدا می یابی خدائی که دیگر «من» نیست بلکه اوست. هر گاه به نور عرفان، او (هو) شدی خود را بپرست و جز خودت را مپرست که اینست راه راست و رستگاری! یا من هو!

۱۲۳- آدمی تا بوئی از حق در خویشتن نیابد و عاشق این حق نشود شوق معرفت نفس نمی یابد و برای هر کسی و چیزی، حق و قدر و قیمتی بیشتر از خودش قائل است و لذا غیرشناسی را به خودشناسی ترجیح می دهد و با خود می گوید: خودشناسی دیگر چه صیغه ای است من که خودم را خیلی خوب می شناسم که چه موجود بی مقدار و حقیر و مفسدی هستم و... .

۱۲۴- تمام جهل و بدبختی بشر اینست که خودپرستی فطری خود را که حق وجود اوست نمی فهمد و لذا در همه عمر اندر کشاکش و تصدیق و انکار خود جان می کند و دیوانه می شود و براستی که بقول علی(ع) جهلی جز خودنشناسی نیست.

۱۲۵- علاوه بر جهل بشر نسبت به خودش، گریز از مسئولیت اعمالش علت دیگری از کفرش نسبت به خودپرستی و حق وجودش می باشد که در عین خودپرستی، منکر آن است و لذا خودپرستی اش علت العلل همه ریاکاریهای او شده است و از خودبیگانگی هایش و دوگانگی هایش! و این گریز از مسئولیت خویشتن نیز حاصلی از بی معرفتی بشر نسبت به خودش می باشد.

۱۲۶- ذات آدمی خودپرست است و این تأویل کلام خداست که: نیافریدم انس و جن را الا اینکه مرا بپرستند! زیرا ذات، خداست که حق وجود موجودات است.

۱۲۷- و آدمی اگر این خودپرستی ذاتی اش را نشناسد و فهم نکند و به اسرار و علومش آگاه و بینا نشود از حق وجودش بکلی محروم مانده است و لذا به قول علی(ع): آنکه خود را نشناخت نابود است!

۱۲۸- اگر این خودپرستی ذاتی موجودات نباشد هیچ موجودی قائل به وجود نمی تواند بود.

۱۲۹- ادعای ایثارگریها و عاشقی های دروغین بشر، پرده مکری است که بر خودپرستی اش کشیده تا شناخته نشود و چه بسا این خودپرستی را از چشم خودش هم می پوشاند و این عمیق ترین معنای کفر بشر است.

۱۳۰- همه ستم بریها و ستمگریها و ذلت پذیری ها و مذهب اصالت بدبختی و حقارت، جزای انکار بشر نسبت به خودپرستی ذاتی اوست که حق وجود اوست و حضور خداست. پس ذات کفر بشر با خود و خدایش همین کتمان و انکار است. و این مسئله در محور همه واژگونسالاریهای بشر قرار دارد.

۱۳۱- آدمی این خودپرستی ذاتی اش را از خود می پوشاند تا مسئول اعمال و سرنوشت و موجودیت خود نباشد از دیگران پنهان می دارد تا در لباس ایثار، به حقوق دیگران تجاوز کند و دیگران را به پرستش خود بکشاند!

۱۳۲- اراده به سلطه که همان اراده به پرستیده شدن بواسطه دیگران است که علت العلل همه مظالم بشری است حاصل انکار حق وجود یعنی کتمان خودپرستی ذاتی در خویشتن است.

۱۳۳- تقوا که بمعنای خویشتن داری از تجاوز به حدود و حقوق دیگران است فقط محصول درک و تصدیق خودپرستی ذاتی در خویشتن است و پذیرش این حق و تبعیت از آن و مسئولیت این تبعیت را به تمام و کمال گردن نهادن!

۱۳۴- آدمی اگر مسئولیت تمامیت سرنوشت و اعمال خود را گردن بگیرد آنگاه در تبعیت از خودپرستی هایش از نور تعقل و معرفت و تأمل و تعمق بهره می گیرد و اینست معنای تقوا که عین خداپرستی است و آنچه که از این جریان رخ می نماید جز دین خدا نمی تواند بود چرا که عقل، نور دین است و حکم عقل جز احکام الهی نیست بنا به کلام خدا در کتابش و حدیث نبوی!

۱۳۵- بدان که همه اعمال جاهلانه و امیال کافرانه و فاسقانه بشر حاصل گریز از مسئولیت خویشتن است و این گریز زمینه حماقت است و فسق و جنون تا جنایت!

۱۳۶- زیرا کسی که از مسئولیت اعمال و سرنوشت خود می گریزد از نور عقل و فطرت خود می گریزد پس بسوی تاریکی و گمشدگی و جنون می رود. و این جنایتی در حق خویشتن است زیرا وجود را تحویل اجنه می دهد تا مرتکب جنایت شوند: جنون!

۱۳۷- آنکه در ذات آدمی خودش را می پرستد خداست. پس هر که از او پیروی کند جز از احکام دین او پیروی نکرده است.

۱۳۸- پس خداپرستی خالص و کامل و سریع همانا پرستش این خودپرستی ذاتی است که خودپرستی خداست که در ذات بشر دعوت به پرستش خودش می نماید: تو را آفریدم تا مرا بپرستی! یعنی اگر مرا بپرستی آفریده می شوی و صاحب وجود من می گردی!

۱۳۹- و عجبا آنکه به خودپرستی اش پشت می کند متجاوز و آدمخوار و ظالم می شود و آنکه بر خودپرستی اش مستقر می گردد سخی و کریم و شفیع مردمان است. در این دیالکتیک جادوئی بمان تا نور توحید یابی!

۱۴۰- به علی(ع) انتقاد می کردند که بسیار متکبر و خودخواه است. ولی او می گفت: این کبریائی خداست! پس معلوم می شود که حق در خودپرستی است زیرا همه صفات الهی از خودپرستان صدیق برمی خیزد!

۱۴۱- یکی از اتهاماتی که به ما و آثارمان نسبت داده می شود همین خود- شیفتگی و خودستائی است. ولی بالحمدالله از این خودپرستی ما جز خیر به مردمان نرسیده است. و اتفاقاً هیچ خیری جز از خودپرستی صادقانه و آشکار برنمی خیزد! اسوه مطلقه این ادعا هم خود حضرت حق است که کتابش جز خودستائی و خودپرستی اش نیست! و خود از بشر می خواهد که از او پیروی کند تا چون او شود! و پیروی از او در خویشتن، خالصانه ترین و مقرّبترین پرستش است و بیواسطه ترین یعنی صراط المستقیم!

۱۴۲- پس دعوت به خودپرستی، عین لبیک گفتن به ندای حق است که فرمود: «امر خدا آمد... و خدا روحش را به هر پرستنده ای که بخواهد نازل می کند تا بگوئید که جز من قابل پرستش نیست...». نحل-

۱۴۳- یعنی خداوند روحش را به پرستنده ای که او را در خود می پرستد نازل می کند تا او را دیدار کند که کمال دیدارش نیز جمال اعلای خویشتن است. که در این باب آیات کثیری آمده است و زندگانی خود اینجانب حجت کاملی بر حقانیت این ادعاست.

۱۴۴- چون روحی از امر الهی بر یک مؤمن اهل معرفت نفس نازل می شود من بشری را به هوی الهی در ذاتش متصل می سازد و هویت یا من هوئی رخ می نماید که این مقام عبادالله المخلصین است و موحدانی که خودپرستی شان عین خداپرستی آنان است. همین واقعه در دیدار با یکی از اولیای امر خدا هم رخ می دهد که مرید خودپرستی اش را در اطاعت خالصانه از امام خود به ذات الهی در خویشتن ملحق می سازد. چون اولیای الهی مظهر اراده خدا هستند پس اطاعت از آنان عین اطاعت از ذات خویش است پس بسوی ذات خویش رهنمون می شود.

۱۴۵- اولیای الهی مظاهر خودپرستی و اراده ذاتی هستند زیرا دارای علم و عرفان نفس هستند. پس در رابطه با آنان اگر کسی بخواهد مقلدانه و کورکورانه از نزد خودش به تقلید از آنان بپردازد و در قبال احساس امنیت و رحمت و روحی که از آنان یافته به پیروی از بولهوسی های خودش بپردازد و این بولهوسی را مریدی خود بنامد و به مسئولیت ولی خود عمل کند دچار تضادی عظیم بین خود و ذاتش می

شود و منافق می گردد که در این نفاق بین نفس و ذاتش شیطان حائل می شود و به القای وسوسه های خود به او می پردازد در حالیکه او می پندارد به وی الهام می شود. پس وای بر کسانی که در ارتباط با یکی از اولیای الهی مشغول بولهوسی های غیرمتعهد هستند.

۱۴۶- آنکه به مسئولیت خود بولهوسی می کند به هدایت نزدیکتر است تا آنکه به مسئولیت دیگری در خفا مشغول هوسبازی است بخصوص اگر این دیگری پیر یا امام باشد!

۱۴۷- وقتی مریدی از مرادش صادقانه اطاعت می کند خداوند در این رابطه حاضر و حاکم است و مرید را به ذاتش رهنمون شده و صاحب اراده ذاتی می سازد به همین دلیل «مرید» در لغت به معنای صاحب اراده ذاتی است و لذا از اسماء الهی می باشد.

۱۴۸- به همین دلیل خودپرستانی که مسئولیت بولهوسی های خود را به تمام و کمال بر عهده می گیرند حتی در تبهکاری خود عاقبت به نور ذات خود ملحق می شوند. سرگذشت تبهکارانی که به ولایت الهی رسیده اند دال بر این حقیقت است همچون مریم مجدلیه، ابوذر غفاری یا ابراهیم ادهم و شبلی! اینان خودپرستان مسئول و متعهد بخود بودند. یعنی آشکارا و با افتخار خود را می پرستیدند و در این خودپرستی از نفس اماره بتدریج به نفس لوامه و ملهمه و مطمئنه رسیدند و به ذات حق پیوستند! این خودپرستی جاهلانه و کورکورانه است ولی از نوع عارفانه اش سلوک و مسیری دگر و برتر دارد.

۱۴۹- در حقیقت سخن بر سر خودپرستی غیرمشرکانه و غیرمنافقانه و غیرریائی است که انسان را بحق می رساند به مصداق سخن مشهور رسول خدا که: هر که همه عمرش را غرق در کبیره های گناه باشد هر گاه توبه کند بی هیچ عذاب و عقابی بهشت بر او واجب می شود بشرط آنکه در گناهانش خدای را شریک نکرده باشد. این همان خودپرستی متعهدانه و مسئولانه و به حساب خویشتن است نه به حساب این و آن و خصوصاً به حساب خدا و رسول و ولی خدا که اشد شرک و معصیت است که خداوند بدون عذاب نمی بخشد!

۱۵۰- اگر رسول خدا محمد(ص) جز همین سخن مذکور اثر دیگری از خود باقی نمی گذاشت اثبات می کرد که براستی عقل کل است سلام و صلوات خدا بر او! این کلام رسول خدا به تنهائی دال بر حقانیت ادعای ماست زیرا خودپرستان بی ریا و آشکار و متعهد بخود که به حساب دیگران و خدا و رسول خدا معصیت نمی کنند بسرعت با تمامیت نفس اماره خود به بن بست رسیده و آنرا می شکافند و بر قلمرو توبه (نفس لوامه) وارد می شوند.

۱۵۱- پس به یقین دان آن پرستندگانی (عباد) که در قرآن کریم مشمول نزول روح الهی قرار می گیرند تا مردمان را به لقاءالله هشدار و بشارت دهند همین خودپرستان اهل معرفت هستند که خداوند را در خویشتن می پرستند. «نشانش در زمین و آسمانها هست و در درون شما هم پس چرا نمی نگرید سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن حق است درست همچون حرفهایتان.» ذاریات ۲۳-۲۱- همه مفسران تا آنجا که می دانم در تفسیر و حتی ترجمه این آیات حیرانند. من نیز مدتی حیران بودم تا در این مبارک دفتر معنا و رازش را یافتم و آن راز خودپرستی ذاتی بشر است و اینکه هر آنچه که در انسان است حق است و هر آنچه که بر زبان انسان جاری می شود نیز حق است. و این خودباوری مطلق اساس خودپرستی الهی

در قرآن است که بیان صراط المستقیم است که مکتب معرفت نفس بقصد خدایابی در خویشتن می باشد که بدون چنین خود- باوری ممکن نمی شود. این آیات آشکارا بیان می کنند که هر آنچه که در انسان است و از انسان جاری می شود حق است چرا که «انسان و اعمالش جمله مخلوق خداست.» قرآن- این ناباوری نسبت بخویشتن اصل و اساس کفر و شرک و ظلم و مسئولیت گریزی و انکار و ریاکاری در بشر است. تا ظن نبری که خودپرستی پستم، من عاشق بر هر آنچه هستم، هستم!

۱۵۲- انسانی که حق را در خود و همه اعمال و افکار و امیال و گفتار خود باور داشته باشد محال است که با چنین باوری وسوسه های شیطانی امکان ورود داشته باشند. از درب ناباوریها و کفرانها و جهالتها و شکها و بدبینی های بشر به پروردگارش در خلقت خویشتن است که شیطان وارد می شود و خناسان!

۱۵۳- پس ای انسان! اگر نه امامی زنده یافته ای و نه حامل روحی از جانب پروردگاری، بر هر آنچه که هستی و نیستی اقتدا و باور کن که همه حق است و با چنین نگاه و باوری خودت را دوست بدار و عاشقانه پیروی کن که این کوتاهترین و سریعترین راه هدایت و سعادت و رستگاری است و بزودی از جانب او نشانه هائی دال بر حقانیت این حق خواهی یافت تا به یقین برسی که: حق آمده و باطل رفته است! این وعده خداست و خداوند به وعده اش عمل می کند! «آنانکه در ما جهاد می کنند نشانه های خود را بر آنها آشکار می کنیم.» قرآن- این «ما» همان اتحاد و معیّت انسان- خداست در وجود بشر! همانطور که در سوره حمد هم که سوره عبودیت و استعانت و هدایت بر صراط المستقیم است برای «ما» درخواست استعانت و هدایت می کنیم! همانطور که ماهیت سوره حمد مائی است زیرا دعای بشر بدرگاه خداست ولی کلام الله است یعنی خدا از زبان بشر سخن می کند. «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن حق است همانطور که حرفهای شما». ذاریات-

۱۵۴- گر امامی حیّ نداری، فقط خودِ خودت را بپرست و مرید اراده خودت باش نه همسر و فرزند و نژاد و مردمان و زمانه و رسانه و شرایط حاکم را! فقط خود خودت را بپرست نه خانه و ماشین و تلویزیون و ماهواره و اینترنت را. فقط خود خودت را پیروی کن نه دولتمردان و نظریه پردازان و مکاتب و علوم و فنون را! و اگر خودپرستی صادق و بی ریا و بی مکر و بازی باشی تدریجاً خداوند با تو ارتباط برقرار می کند از درون و برون! «و بزودی نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما معلوم می داریم تا بدانید که آن حق است و خدا به هر چیزی محیط است ولی مسئله اینست که دیدار خدا را باور ندارید.» قرآن- بخصوص آنگاه که در مقابل آئینه قرار دارید آیا می پندارید که با چه کسی روبرو شده اید؟ و تمام بدبختی و کفرتان همین است.

۱۵۵- آنکه فقط منِ خودش را بپرستد و بر این پرستش مقیم و مستقر باشد حتماً به منِ الهی می رسد زیرا انسان در خلقت ازلی حامل روح خداست و روح خدا همان من و منت خدا بر انسان است.

۱۵۶- خود هر کسی صدها لایه و معنا دارد که آخرینش خودآی اوست. و در جریان پرستش خود تدریجاً خودهای دنیوی و میرایش می میرد و بسوی خودِ جاوید الهی می رود که روح خداست و نقطه ذات ازلی است.

۱۵۷- از نفس اماره تا نفس مطمئنه و نفس واحده فقط در جریان خودپرستی عارفانه است که تدریجاً رخ می نمایند و شناخته می گردند که چون به نفس مطمئنه و واحده رسیدی به قلب فطرت الهی خود رسیده ای و بر جنت وجود وارد شده ای که خود فرمود: ای نفس مطمئنه بسوی پروردگارت بیا و بر بهشت پرستش من داخل شو! قرآن- که این الحاق نفس مطمئنه است به نفس واحده که خود اوست. و این الحاق به جوهره عالم هستی است زیرا می فرماید که کل آدمیان و عالمیان را از نفس واحده آفریده است و این وقوع وحدت وجود است و پیوستن به جان جهان!

۱۵۸- برای انسان آخرالزمانی کل مجموعه احکام شرع و فقه کلاسیک اسلامی که کاملترین دستگاه اخلاقی- فقهی در همه مذاهب است پاسخگوی حداکثر ده درصد از مسائل زندگیست. مابقی مسائل و معماها و مشکلات را جز از طریق معرفت نفس دینی نمی توان استخراج نمود. امروزه دیگر عرفان یک پدیده اشرافی و مستحبی نیست بلکه تنها راه ادامه زندگی معنوی و اخلاقی است و تنها راه نجات از انواع هلاکتها و دامهای شیطانی و دجّالی! و بلکه بدون عرفان نفس و معارف وحدت وجودی حتی شریعت هم بازیچه شیاطین انس و جن می شود و وسیله گمراهی و تباهی! زیرا آخرالزمان عرصه قیامت نفس است و بدون شناخت اساسی و اصولی و روزمره برون افکنی هایش نمی توان آنرا در میان اینهمه فتنه ها و مفاسد حفظ و حراست و هدایت نمود. و فقط عرفان اسلامی است که این قابلیت تمام و کمال را برای نجات انسان آخرالزمان داراست که در مجموعه آثار ما تبیین به روز شده است.

۱۵۹- وقتی می گوئیم که خودت را بپرست تا از پرستش و ابتلای اینهمه شیاطین و فرآورده های شیطانی مصون بمانی این خودپرستی جز بواسطه معارف وحدت وجودی و تحت الشعاع نور عرفان نفس ممکن نیست. که این خودپرستی برای زن عین عفت و عصمت است که اساس دین و خداپرستی است که برای مرد هم چنین است زیرا انسان خودپرست چنان قداستی برای خود قائل است که اجازه هیچ دخل و تصرفی به حریم وجودش را نمی دهد و این به معنای عصمت است یعنی حراست از خویشتن!

۱۶۰- آیا براستی فرق بین خودپرستی و بولهوسی چیست؟ فرق کسی که تحت فرمان مطلقه حق ذات خویش است و کسی که مرید جنّ نفس خویش است! میزان چیست؟ خودپرست برحق، میزانش عقل و دین است. ولی خودپرست جنّی و شیطان زده پیرو آتش حرص و هوس و شهوت و بخل و خشم و نفرت خویش است که جمله برخاسته از غیر است.

۱۶۱- آدم بولهوس و شیطان زده در هر اراده و فعلی درگیر و مبتلای به چیزی یا کسی در بیرون از خویش است و بدون آن هیچ اراده و فعلی از خود ندارد و در واقع اشیاء و آدمهای بیرونی هستند که اراده و فعلی را در او القاء می کنند و او مرید آنهاست نه مرید خودش! یعنی خودپرستی چنین آدمی یک توهم محض است زیرا او اصلاً خودی ندارد او مشغول پرستش غیر در نفس خویش است.

۱۶۲- و میزان نهائی، یک انسان در بیرون است به مثابه میزان و امام هدایت یا ضلالت در موارد اعمال و اقداماتی بزرگ و ضروری!

۱۶۳- و نیز بولهوسی و خودپرستی ناحقی هم هست که در ارتباط با امامی برحق در بیرون به فعل می آید که این خطرناکترین نوع خودپرستی است: خودپرستی به مسئولیت دیگری! ارتکاب به ناحقی تحت عنوان حق! یا استفاده از حقی جهت ارتکاب به ناحقی!

۱۶۴- تنها شاخصه باطنی یک خودپرستی برحق چه با مشورت با کسی و یا بدون مشورت، اینست که فرد خودپرست تمامیت مسئولیت عمل خود را در اندیشه اش برعهده خود گرفته است و این برعهدهٔ عقل است و معرفت و ایمان!

۱۶۵- آن خودپرستی ای برحق است و اصلاً حقاً خودپرستی است که آدمی را تدریجاً بسوی بی نیازی از عالم و آدمیان هدایت کند بی نیازی سخاوتمندانه و کریمانه و شفاعت بخش! آنکه در ذات تو، خودش را می پرستد خداست این خودپرستِ ذات را بپرست! «خداوند، خودِ خود انسان است». علی(ع)-

۱۶۶- بهرحال تمرین خودپرستی، خلاقترین و بیدارکننده ترین تجربه بشر در حیات دنیاست تا اصلاً معنائی از «خود» حاصل کند که چیست و آیا اصلاً هست یا که نیست!

۱۶۷- بدان که خودی جز نور عقل و ایمان در بشر نیست و انسان بی عقل و ایمان، انسانی بی خود است یعنی بی وجود! شیئی جنبان که جز به اجنّه و شیاطین واکنش نشان نمی دهد که خصم وجود انسان هستند!

۱۶۸- در انسان صاحب وجود و دارای هویت خودی، دو نور است که بواسطه اش وجود می یابد: نوری در دل که ایمان نام دارد که عشق هم نامیده می شود و نوری در سر که عقل است که وظیفه اش خواندن عشق و ایمان دل است. این خلق جدید خدا پس از اتمام خلقت شش روزه است در روز پنجاه هزار ساله که روز هفتم است که خدا بر عرش قرار گرفت و با خلقش یگانه شد! این یگانگی منشأ اناالحق گفتن موجودات است.

۱۶۹- پس خودپرستی حقیقی، پرستش همین نور عقل و ایمان است چون این نور جز خود حق نیست که غایتش عشق و عرفان است. پس خود دنیوی و شیء پرست را مپرست بلکه خود خودت را بپرست که بر تن و جان و دل و اندیشه ات فرمان می راند.

۱۷۰- ایمان و عقل از جنس نور است در حالیکه وسوسه و حرص از جنس آتش است. و نور حامل آرامش و اطمینان و یقین است در حالیکه نار حامل اضطراب و ترس و تذبذب است. نور فراگیر و مهربان و آرام و واسع و خاشع و لطیف است در حالیکه نار، منقبض و شقی و ملتهب و خشمگین و متکبر و دفع کننده است. نور، ساده و صادق است و نار، پیچیده و چندگانه و ریاکار! نور، موجود است و لذا تلاشی برای اثبات خود نمی کند و نار، معدوم است و همواره مشغول اثبات خویش است. خودپرست حقیقی نوری است و خودپرست قلابی، ناری! دلایل یک خودپرست حقیقی تماماً خودی و از نزد خویشتن است در حالیکه دلایل خودپرست جعلی همه از غیر و منقول و مجبور است. و نهایتاً اینکه خودپرست حقیقی مسئولیت اعمالش را گردن می گیرد و خودپرست قلابی، خرابیها و رسوائیهای خود را فرافکنی می کند و به دیگران نسبت می دهد و یا حداکثر خودش را مجبور و مأمور و معذور می خواند.

۱۷۱- نشان دیگری که مختص خودپرست حقیقی است اینکه همه شاهدان نیز تصدیقش می کنند و آرزو می کنند که ای کاش چون او باشند چون انسان خودپرست انسانی متکی بخود و شجاع و مسئول و صاحب و مالک خویش است.

۱۷۲- آنکه خودش را حقاً بپرستد همه دوستش می دارند حتی دشمنانش! و این خود حجتی بر حقانیت فطری خودپرستی است!

۱۷۳- خودپرست کامل کسی است که جمال اعلای الهی خویشتن را دیدار کرده است. پس یقین نموده که جمالش از خدا و کمالش از خدا و جلالش از خداست و جز خدا نیست. پس او جز خدا را نمی پرستد! «نشانه های الهی در زمین و آسمان حضور دارد و نیز در خودتان، پس چرا نگاه نمی کنید. سوگند به پروردگار زمین و آسمان که آن حق است (آنچه که در خود می بینید) همچون حرفهائی که بر زبان می رانید». ذاریات-

۱۷۴- بدان که خداباوری عین خودباوری است و انکار خدا عین انکار خویش است. و اینهمه انکار و تردید و بدگمانی نسبت بخود و خدا از آنجاست که دیدار خدا را باور نداری یعنی صورت الهی خود را باور نداری! اگر کسی این حق را باور داشته باشد در خودپرستی هایش جز خدا را نمی پرستد و هیچ ناپاکی و شرک و ستمی از او سرنمی زند. خودپرست باش تا دروغگو و ریاکار و دیوانه نشوی! ولی نه خودپرستی حقیر و دریوزه و حیوان صفت یا متجاوز. بلکه خودپرستی یگانه و بی تا و بی نیاز و فقیر و باافتخار!

۱۷۵- اگر حتی فقط یک شبانه روز تمرین خودپرستی کنی و با بسیج کل عقل و معرفت خود تلاش کنی تا به غیر از خودِ خودت اطاعت نکنی و مرید محض خودت باشی به یکی از این دو حقیقت می رسی: یا یک نشان و شعاعی از نور حق در دلت درخشش می گیرد و به آن ملحق می شوی و به خداپرستی باطنی می رسی که اینست رستگاری! و یا به این نتیجه می رسی که اصلاً موجودی به اسم خود در تو نیست و منِ تو جز عدم و نابودی نیست و یک توهم ظلمانی محض است و خیالی باطل. که در اینصورت دربدر به جستجوی یک امام و پیر زنده ای برمی آیی و بی خودی و بی ارادگی و بی وجودیت را به او می سپاری و مرید می شوی تا وجود یابی و خود شوی! یا خودِ خودت را بپرست و مریدی کن یا کسی را که خودپرست است و خدائی تا به خودِ خدائی خود رسی!

علی اکبر خانجانی

۳۰ مرداد ۱۳۹۲